

افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی

حسن رنجبر *

اکبر صیادکوه **

چکیده

لای زنگان یکی از روستاهای استان فارس است که در ۵۴ کیلومتری شرق داراب قرار دارد. زبان مردم این روستا را گویش لری می‌دانند. به علل مختلف از جمله دوری از مرکز و قرار نگرفتن در مسیر راه‌های پررفت و آمد بزرگ، زبان مردم این منطقه کمتر در معرض تحول قرار گرفته است. تحقیق دربارهٔ چند و چون زبان مردمان این منطقه از حوصلهٔ یک مقاله بلکه از یک کتاب نیز فراتر است؛ به همین سبب این مقاله تنها به فعل‌های ساده و پیشوندی کم کاربرد این روستا اختصاص یافته است. فعل‌هایی که بیشتر آن‌ها برای نسل جدید این روستا کم ناآشنا شده و پای درآستانه فراموشی نهاده است و همچون سایرگونه‌های این زبان در آیندهٔ نزدیک از آن‌ها کمتر نشانی خواهیم یافت.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بسامد فعل‌های پیشوندی کم کاربرد در این روستا بسیار گسترده است و این خود پیوند استوارتر گویش لای زنگانی را با زبان پهلوی و زبان فارسی باستان ثابت می‌کند. از دیگر نشانه‌های پیوند و کهنگی این گویش، کاربرد صامت "ذال" به جای "دال" است.

واژه‌های کلیدی: لای زنگان، کهنگی زبان، افعال کم کاربرد، افعال ساده، افعال پیشوندی

* دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز. Email: ak_sayadk@ahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۵

۱. مقدمه

"لای‌زنگان" از مناطق کوهستانی و سردسیر رشته کوه‌های جنوبی زاگرس در استان فارس می‌باشد که در ۵۴ کیلومتری شرق شهرستان داراب واقع شده است. (مصاحب، ۱۳۸۷: ۲۴۸۲). این روستا بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۱، دوهزار و چهارصد و پنجاه و دو نفر جمعیت دارد (سلامی، ۱۳۹۱: ۴۶). درباره‌ی وجه تسمیه‌ی این روستا سخنان متفاوتی نقل شده‌است. پیران روستا معتقدند نام قدیم‌تر روستا "لی زرو" (loy zaru) بوده است که به "لی زنگو" و "لی سنگون" (loy sangun) تغییر یافته است (سلامی، ۱۳۹۱: ۴۴). استاد معین کلمه‌ی "لای" را به معنی میان و خلال، محوطه‌ی عمیق میان دو کوه و دره معنا کرده است و به نظر می‌رسد که نام گذاری این روستا بیشتر بر اساس وضعیت ظاهری و فیزیکی منطقه صورت گرفته باشد و شاید منظورشان منطقه‌ای است که بین دو سنگ یا کوه قرار دارد.

زبان رایج در این منطقه، به علل مختلف، از جمله دور بودن از مراکز بزرگ و واقع نشدن در کنار جاده‌ها و راه‌های پر رفت و آمد بزرگ کمتر در معرض تغییر و تحول قرار گرفته است. برخی معتقدند زبان مردم این روستا لری است که با لری مناطق اصلی لرنشین تفاوت قابل توجهی دارد (رک. سلامی، ۱۳۹۰: ۴۹). در هرحال بسیاری از عناصر این زبان هم‌اکنون به سرعت در حال فراموش شدن است. براساس این نیاز نگارندگان تصمیم گرفتند در حد توان درباره‌ی عناصر این زبان تحقیق کنند اما چون تحقیق درباره‌ی یک زبان به هیچ وجه از عهده‌ی یک مقاله یا حتی یک کتاب بر نمی‌آید، این مقاله به کاربرد افعال ساده و پیشوندی در این گویش اختصاص یافت.

افعال یکی از گونه‌های پر بسامد و بسیار فعال زبان به شمار می‌آید که دایره‌ای باز دارند و به نسبت سایر گونه‌های کلمه‌ها، از جمله حروف، صفت، قید و شبه جمله کار کرد و اهمیت بیشتری در خبرگزاری و پیام رسانی بر عهده دارند. به نظر می‌رسد با مطالعه‌ی فعل‌های پرکاربرد در هر منطقه بتوان به مسایل مختلفی از جمله مسایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... پی برد. مثلاً در مناطقی که کشاورزی پایه‌ی اصلی زندگی را تشکیل می‌دهد؛ فعل‌هایی که مربوط به کنش‌ها و کارهای حوزه‌ی کشاورزی است، بیشتر به چشم می‌خورند یا در مناطقی که پایه‌ی زندگی بر امور صنعتی می‌چرخد، بالطبع افعال آن حوزه پرکاربردتر است. از مطالعه‌ای که بر روی زبان مردم این روستا صورت پذیرفت، نتایج مهمی به دست آمد که به چند مورد مهم از آن، در زیر اشاره می‌شود.

۲۱ افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی

۱. همچنان که پیش از این اشاره شد گویش مردم این روستا به علل مختلف به نسبت برخی از گویش‌های دیگر کمتر در معرض تحول و دگرگونی قرار گرفته است. به همین سبب نشانه‌های کهنگی در آن بیشتر به چشم می‌خورد و هنوز واژه‌هایی در این گویش رایج است که در زبان پهلوی و حتی باستانی کاربرد داشته است. نمونه‌هایی از واژه‌های کهن:

الف- ضمائر تقریباً فراموش شده "کم"، "کت" و "کش" که در متن‌های گذشته بسیار به کار رفته‌اند؛ در این گویش همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. نمونه‌ای قدیمی از این کاربرد در گلستان سعدی:

هر سو دود آن کش ز بر خویش براند و آن را که بخواند به در کس ندواند
(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۴)

نمونه‌ای از کاربرد آن در لای زنگان:

شَن گُگو کم بزنه (ša nāgu kom bezane): به او نگو که مرا بزند.

شِی گُم کت بزنه (še-y gom ket bezane): به او می‌گویم که تو را بزند.

شایان یاد است که در این گویش "کم" kem به صورت kom به کار می‌رود. اما "کت" ket و "کش" keš بدون تغییر آوایی به همان شکل قدیم رایج است.

ب- واژه فرس (fras): تیر، تیر سردر، تیر حمال (فره وشی، ۱۳۴۶، ص ۱۵۶). این واژه در "لای زنگان" با آوای faras به معنی تیر و چوبی که با آن سقف خانه را می‌پوشانند هنوز به کار می‌رود. شایان یاد است که در «لغت فرس» نیز این واژه به صورت فرسب با همین معنا ثبت شده است: «آن دار بست باشد که بدو بام را پوشانند و ثقل همه بر وی بود (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۲۳).

ج- واژه مزنگ (mezeng): به معنی مژه و مژگان هنوز در زبان مردم این روستا به کار می‌رود که در متن‌های پهلوی نیز به صورت مزگ mazag به کار رفته (فره وشی، ۱۳۴۶: ۲۹۹)

۲- از دیگر نشانه‌های کهنگی این زبان، باقی ماندن صامت Ǿ است. به گونه‌ای که به تقریب در همهٔ مصادر که به «دَن» ختم می‌شوند، این صامت به صورت «ذ» یا با آوایی نزدیک بدان به کار می‌رود:

لکیدن = وایسیدن ، وایسیدن = تمّیدن و ...

۳- کارکرد افعال پیشوندی در زبان مردم این ناحیه بسیار زیاد است و این نیز خود از نشانه‌های استواری است که این گویش همچنان پیوند خود را با زبان‌های قدیم حفظ کرده است و حتی برخی

از پیشوندها در همان معانی که در گذشته به کار می‌رفته، به کار می‌رود. کلمه‌هایی چون: واگو کردن، واسر گفتن، واپشاردن، واترنگیدن و واترقیدن از این شمارند.

۴- واو عطف نیز در این گویش هم به صورت جدید آن (o) و هم به شکل قدیم آن (u) به کار می‌رود (انوری، حسن و حسن احمد گیوی، ۱۳۸۷: ۲۵۵).

البته نشانه‌های بسیار دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که تنگنای مقاله اجازه پرداختن بدان‌ها را نمی‌دهد. سخن پایانی این که این گویش در شمار گویش‌هایی است که استاد خانلری در زیر عنوان گویش سرزمین فارس از آن‌ها چنین یاد کرده است: «در بعضی روستاهای استان فارس، گویش‌های خاصی هست که با وجود زبان جاری سراسر آن استان که فارسی است هنوز برجای مانده‌اند اگر چه هرگز کتابت نداشته و مقام زبان دری نیافته‌اند...» (خانلری، ۱۳۶۹: ۳۰۰). در ادامه به مبحث اصلی مقاله که برشمردن برخی از افعال کم کاربرد ساده و پیشوندی در زبان مردم این منطقه است، می‌پردازیم.

۲. نمونه‌هایی از افعال ساده لای‌زنگانی همراه با کاربرد آن‌ها:

اِشمردن (ešmordan): شمردن، شماره کردن. در فرهنگ گویش دوانی نیز با همین شکل تلفظ و به همین معنا آمده است. (سلامی، ۱۳۸۱: ۹۵)

اِشکُنن (eškanonnan): شکستن.

کَلَش اِشکُنن (kalla-š eškanon): سرش را شکست.

اِشناختن (ešnaxtan): شناختن. در فرهنگ معین نیز به همین شکل آمده است (معین،

۱۳۸۴: ۲۸۸).

باختن (baxtan): بازی کردن. ماضی است و مضارع آن bōliḍan است.

در فرهنگ معین نیز به معنای بازی کردن و سرگرم شدن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۳۳).

حسن خودِ بچا قام قامو ایباختن (hasan xode bačča qam qamu i baxt-en): حسن با بچه‌ها قایم موشک بازی می‌کردند.

بُلیدن (bo:liḍan): بازی کردن. مضارع است و ماضی آن baxtan است.

پرزیدن (perziḍan): ریزریز شدن.

افعال کم کاربرد در گویش لای‌زنگانی ۲۳

نوم خُشده وید پرزید (nu:n-om xoš-šoḍa viḍ perziḍ): نام خشک شده‌بود، ریزریز شد.

پرکیدن (perkiḍan): پریدن.

پلقیدن (pelqiḍan): له‌شدن چیزی مثل انگور، گوجه و

«پا ناز آری نار، ایش پلقن (panaḍ a ri nar eš pelqon): پا گذاشت روی انار و آن را له کرد.

تُرسیدن (torossiḍan): ۱- با ضربه‌زدن چیزی را قطع کردن؛ مثلاً قطع کردن یک بند با زدن سنگ بر روی آن. ۲- خرد کردن. مثل خرد کردن پیاز در آب گوشت.

پلیدن (peliḍan): پرحرفی کردن.

تُمیدن (tommiḍan): خراب شدن دیوار، خانه و امثال آن.

تریذن (teriḍan): راه‌رفتن، پیمودن مسیری به گونه‌ای که آدم خسته شود. بیهوده دنبال چیزی رفتن. مثل:

ساعتم آخونی ممد ول کردم دوواره تریذم ته هُمژا شاوردم (sa:at-om a xune-y mammaḍ vel kerd-om dovāra teriḍ-om ta homžā ša:vord-om): ساعتم را در خانه ی محمد جا گذاشتم دوباره برگشتم و آن را آوردم.

جرکیدن (jerkiḍan): پاره‌شدن.

جکیدن (jakiḍan): پریدن.

چریذن (čeriḍan/čoriḍan): فروپاشیدن، خراب‌شدن دیوار، خانه و امثال آن.

با توجه به قرینه‌ی فروپاشیدن دیوار و خانه و ...، در معنای به‌هم ریختن و فروپاشی جلسه و گروه نیز به کار می‌رود. برای مثال:

جلسه‌شون آهم چریذ (jalasa-šun a ham čeriḍ): جلسه‌ی آن‌ها به هم ریخت.

چشتن (češtan): ۱- چشیدن. ۲- مربوط به یک بازی که در لای‌زنگان آن را «کیلی بازی» می‌گویند.

دُختن (doxtan): ۱- دوختن (در این معنا بیشتر «وآدختن» به کار می‌رود). ۲- دوشیدن؛ در

فارسی پهلوی نیز dūxtan را به معنای دوشیدن و شیرگرفتن است. (فروهوشی، ۱۳۴۶: ۱۳۸)

رچیدن (rečiḍan): به‌هم ریختن بند و امثال آن. بیشتر به صورت «آهم رچیدن» ham

a rečiḍan و «آرچ افتیدن» a reč oftiḍan استفاده می‌شود.

در فارسی پهلوی «رچیتن» rečītan به معنای ریختن، پخش شدن و دور شدن است. (فره‌وشی ۳۸۶:)

رُمیْدَن (rommiđan): فرو ریختن دیوار و سقف و امثال آن. در فرهنگ معین «رمبیدن» به همین معنا آمده است. (معین، ۱۶۷۴:۱۳۸۴)

شَلقیْدَن (šelqiđan): له شدن چیزی مثل انگور، گوجه و ...

کُرچیدَن (korčiđan): جویدن چیزی که محکم باشد. مثل: بنه، هویج، تخم انگور و ...

شاید بیشتر، منظور صدایی باشد که از جویدن حاصل می‌شود. چون «کرچ کرچ خوردن» xardan korč korč هم استفاده می‌شود و منظور صدای «کرچ کرچ» است.

گیژیدَن (geležiđan): فعالیت کردن. فعالیت پیوسته.

لکیدَن (lokiđan): راه رفتن، دنبال چیزی رفتن به گونه‌ای که آدم خسته شود.

حسن شه گم کردم ایقذ لکیدم ته پیداش کردم (hasan ša gom kerd-om iqađ lokiđ-om ta) حسن را گم کردم؛ اینقدر دنبالش گردیدم تا پیدایش کردم. (peydaš kerd-om)

مِلَقَتَن (melqonnan): قورت دادن، فرو بردن غذا.

هَرْدَن (hardan): کوبیدن، نرم کردن و آرد کردن.

۳. نمونه‌هایی از افعال پیشوندی همراه با کاربرد آن‌ها:

۱.۳. پیشوند va:

پیشوند va: یکی از پیشوندهای بسیار فعال در زبان فارسی باستان است. این پیشوند در بسیاری از مواقع در فارسی رسمی امروز از کاربرد افتاده است ولی این پیشوند همچنان با بسامد بالا در گویش لای‌زنگانی به کار می‌رود و بیشتر وقت‌ها همان بار معنایی را که در زمان گذشته داشته، هنوز حفظ کرده است. نمونه‌هایی از کاربرد این پیشوند به صورت فعل پیشوندی در زیر مشاهده می‌گردد:

واپذفتن (va:-pađoftan): ورم کردن.

واپشاردن (va:-pešardan): فشردن.

«وختی جویمت سُشتی ایش واپشار ته وری خشک بشه. (šošt-i eš va:-pešar ta verri xošk) وقتی پیراهنت را شستی آن را بفشر تا زود خشک شود. (vaxti ju:man-et beš-e)

افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی ۲۵

واپلمستن (va-pel(pal)mesonnan): خوردن.

واپلویذن (va-polo:viðan): پالودن و صاف کردن.

واتپیدن (va-tapiðan): خم شدن، نشستن و ... به قصد مخفی کردن خود.

واترقیدن (va-teraqiðan): ترک خوردن. در فرهنگ معین، به معنای ترقی معکوس و تنزل کردن

آمده است. (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۲۷)

واترنگیدن (va-terengiðan): خیزش یک شیء پس از برخورد به جایی. برای مثال:

یه چوغی فردادم واترنگید خاردا آ تو چشم (ya ču:yi fer dæ:ð-om va:-terengið xard a to

čaš-om): یک چوب پرتاب کردم برگشت و به چشمم خورد.

واترویذن (va-terviðan): حساسیت و واکنش بدن نسبت به چیزی چون نیش زنبور.

واترشیدن (va-toro:šiðan): تراشیدن.

واتکیدن (va-takiðan): تکیدن، لاغر شدن.

اوخ تالی که رفتیه آسربزی واتکیدیه (a vax ta:-loy ke raft-i-ye a sarbo:zi va:-takið-i-ye)

ye): از وقتی که به سربازی رفته‌ای لاغر شده‌ای/ تکیده‌ای.

واتویدن (va-tóiðan): این فعل با پیشوند va: در یکی از معانی زیر استفاده می‌شود:

۱- خشم گرفتن بر کسی، حمله کردن.

۲- دوباره زخم شدن زخم بهبودیافته، دوباره در رفتن مفصلی که آن را جا انداخته باشند و امثال آن.

۳- تفت دادن مواد غذایی. در فرهنگ گویش دوانی نیز به این معنا آمده است. (سلامی، ۱۳۸۱:

۴۲۴)

۴- سرخ و داغ شدن آهن.

۵- تاب دادن.

در واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان، با همین شکل تلفظ «vatóviðan» به معنای آب شدن یخ و

برف آمده است. (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۳۰۳)

واجرغیدن (va-jerjiðan): کمی نسبت به قبل چاق شدن، سرحال شدن. این فعل فقط با

پیشوند va: استفاده می‌شود.

هم‌دُمویی که رفتی آ سَر واجرغیدیه (hem do-mmo:-yi ke a ša:r va:-jerjið-i-ye)

rafti): همین دو ماهی که به شهر رفتی از لحاظ جسمی کمی چاق و سرحال شده‌ای.

واجمیدن (va-jommiðan): جنبیدن.

در فرهنگ معین، «واجنباندن» به معنای دوباره جنباندن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۲۹۳۰).
 طَمَتَ واجمیده (tama ta va: -jommiδ-e): حرص و طمع بر تو غلبه کرده، حریص شده‌ای.
 واچاقیدن (va-ččaqiδan): گرفتن چیزی که از بالا در حال افتادن به زمین است (قبل از
 برخورد به زمین). این فعل فقط با پیشوند va استفاده می‌شود. برای مثال:
 یه سیوی اینازم، ایش واچاق (ya seyv-i i-nāz-om eš va-ččaq): یک سیب پرت می‌کنم؛ آن
 را بگیر.

واچپیدن (va-čapiδan): خمیده و کند شدن، چفته شدن.
 واچسپیدن (va-časpiδan): چسبیدن. در فرهنگ معین واچسپیدن به معنای باز چسبیدن
 آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۰).

واخارنن (va-xaronnān): خاراندن.
 واخاوونن (va-xavonnān): در معنی خواباندن. بیشترین کاربرد آن در اصطلاح «انگیز
 واخاوانی» (angir-va: -xavuni) است، یعنی انگورها را پس از چیدن به شکلی خاص - به طوری
 که انتهای هر خوشه به سمت بالا باشد- در آفتاب پهن کردن، برای خشک کردن انگور و تبدیل به
 مویز.

واخاویدن (va-xaviδan): ۱- به چیزی «واخاویدن» یعنی چیزی را کوله کردن و
 به‌دوش کشیدن. ۲- خوابیدن بر روی چیزی.
 واخاردن (va-xardan): ۱- نوشیدن. در فرهنگ گویش دوانی، واخردن va-xardan به این
 معنا آمده است (سلامی، ۱۳۸۱: ۴۲۵). ۲- تاب خوردن. (برای مثال: هوشتی واخاردن (hošti
 va: -xardan): تاب خوردن، تاب بازی و تاب سواری). ۳- به معنی کم آوردن و مغلوب شدن. در
 فرهنگ معین واخاردن به این معانی آمده است: ۱- مغلوب شدن؛ ۲- مردود گشتن؛ ۳- متحیر
 شدن؛ ۴- ملاقات کردن (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۳).

واذادن (va-δaδan): ۱- نشان دادن. در این معنا این فعل فقط با پیشوند va استفاده می-
 شود. ۲- تکیه دادن. سر دو تا چوغ واذادم آ جنگ (sare do-tta ču: γ va: δaδ-om a jang):
 نوک دو چوب را به یکدیگر تکیه دادم. ۳- چیزی از چیزی دیگر کنده و جدا شدن. در این معنا نیز
 فقط با پیشوند va استفاده می‌شود.

۲۷ افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی

در فرهنگ معین وادادن به این معانی آمده است: باز دادن، پس دادن، رها کردن، رضا دادن به کاری که قبلاً با آن مخالفت می‌ورزیده‌اند (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۴).

وداشتن (**va-ḍaštān**): این فعل با پیشوند **va:** به یکی از معانی زیر به کار می‌رود.

۱- نگاه‌داشتن، متوقف کردن. در واژه‌نامه‌ی لهجه‌ی فارسی مردم زرقان **vadaštān** به همین معنا آمده است (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۳۰۲).

«مُوشی واداشت سوار شدیم.» ماشین را متوقف کرد، سوار شدیم.

mó ši va: -ḍašt sovar šod-im

۲- کسی را به کاری گماردن، وادار کردن. در فرهنگ معین نیز به این معنا آمده است. (معین،

۱۳۸۴: ۴۹۳۴)

واذختن (**va-ḍoxtān**): دوختن.

در فرهنگ معین به معنای باز دوختن و دوباره دوختن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۵).

وادلیدن (**va-deliḍān**): خالی کردن تمام محتویات داخل چیزی.

هرچی ماس اتو کاسه بیذ وادلیذ و ر. (harči ma:s a to ka:s a bi:ḍ va: deliḍ o ra:). هرچه ماست در کاسه بود را خالی کرد و رفت.

وارس کردن (**va-ras kerdān**): وقت کردن برای انجام کاری.

وارفتن (**va-raftān**): ۱- از هم در رفتن، پاره شدن، از هم جدا شدن. در این معنا فقط با

پیشوند **va:** استفاده می‌شود. در فرهنگ معین نیز به این معنا آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۹).

۲- کنایه از چاق شدن.

وارفتن (**va-roftān**): جا رو کردن، رو بیدن. در این معنا فقط با پیشوند **va:** استفاده می‌شود.

در فرهنگ گویش دوانی نیز **varofiḍān** به این معنا آمده است (سلامی، ۱۳۸۱: ۴۲۶).

وارژنن (**va-ronnan**): چیزی را با دست کندن و جدا کردن. مثلاً خار یا بوته‌ای را با دست از

زمین کندن. این فعل در این معنا فقط با پیشوند **va:** استفاده می‌شود.

واژدن (**va-zaḍān**): ۱- برپا کردن. پلاس وازدم (**pa:la:s va:-zaḍ-om**): خیمه برپا کردم. ۲-

برخورد کردن، به چیزی خوردن. در این معنا فقط با پیشوند **va:** استفاده می‌شود.

را تنگه بار خر ای ویزنه ا دیوال (**ra: tang-e bar-e xar i-vo-yzan-e a divāl**): راه باریک

است و باری که روی الاغ است به دیوار برخورد می‌کند.

در فرهنگ نفیسی وازدن به معنای پوشیدن و پنهان کردن، حلاجی کردن و خوب را از بد جدا کردن آمده است. (نفیسی، ۱۳۴۳: ۳۸۱۶)

واسرگفتن (**va-sar goftan**): ۱- حرف‌های کسی را در جایی نقل کردن. بیشتر جنبه‌ی منفی دارد منظور بازگو کردن حرف‌هایی است که نباید بازگو کرد؛ رازدار نبودن. ۲- اعتراف کردن. واسلیذن (**va-seliðan**): شاخ شدن و راست شدن مو، به هم‌ریختگی مو.

واسیذن (**va-ssiðan**): ایستادن.

واشتن (**va-štān**): ماضی است و مضارع آن «وال» است. ۱- نگه داشتن. (بری مونون

واشتی؟ (**berey mo nu:n va-št-i**): برای من نان نگه داشتی؟) ۲- اجازه دادن.

واشدن (**va-šōðan**): ۱- باز شدن. در این معنا فقط با پیشوند **vaš** استفاده می‌شود. ۲-

شدن: «بق ش و اشذ.» به او خیره شد. ۳- شکفته شدن. در این معنا نیز فقط با پیشوند **vaš** استفاده می‌شود.

در فرهنگ معین به این معانی آمده: باز شدن، شکفته شدن، پراکنده شدن، جدا شدن، بند آمدن.

(معین، ۱۳۸۴: ۴۹۴۸)

واشکننن (**va-škanonnan**): تا زدن / برگرداندن در جوال، توبره و امثال آن. در این معنا

فقط با پیشوند **vaš** استفاده می‌شود.

واغرمیذن (**va-γoromiðan**): فرورفتن و برآمده شدن. بیشتر برای فرورفتگی استفاده

می‌شود. معمولاً برای مشخص شدن برآمدگی یا فرورفتگی بعد از این فعل «تو» **tu** و «در» می‌آید. موشی زد آقذ در، در آ تو غرمیذ (**mo:ši zað a qaðe dar dar a tu: γoromið**): ماشین به در زد و در فرورفت.

واغلنچیدن (**va-γolančīðan**): سُر خوردن.

واقلامپنن (**va-qolamponnan**): شکستن چیزی مثل شاخه‌ی درخت.

واقلامپیذن (**va-qolampiðan**): ۱- فرورفتن و برآمده شدن. معمولاً برای مشخص کردن

فرورفتگی یا برآمدگی بعد از این فعل «تو» **tu** و «در» **dar** می‌آید. ۲- دوباره در رفتن مفصلی که آن را جا انداخته باشند.

واقلیذن (**va-qaliðan**): جوشیدن و تبخیر شدن آب. تمام شدن آب ظرفی که روی آتش

است.

افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی ۲۹

در فرهنگ معین چنین آمده است: «واقلیدن: از کاری که با اشتیاق تمام پیش گرفته‌اند، صرف نظر کردن، فسخ عزیمت کردن. این معنی فقط «شاقلی (شاه‌قلی) واقلید» استعمال می‌شود، یعنی کسی که چیزی را می‌خواست یا در انجام دادن کاری می‌کوشید، از آن چشم‌پوشید.» (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۵۵).

واکویذن (vɑ-koviðan): کندوکاو کردن، جست‌وجو کردن، در فرهنگ معین نیز به این معنا آمده است (معین، ۱۳۸۴، ۴۹۵۷).

واکپیدن (vɑ-kapiðan): با دست چیزی را در دهان ریختن. چیزهای کوچکی همچون گنجد، خرده‌نان و ... در فرهنگ گویش دوانی واکپیدن vakapaniðan به معنای «ماده‌ی غذایی پودر شده را به کمک آب خوردن» آمده است (سلامی، ۱۳۸۱: ۴۲۶).

واکتاردن (vɑ-kotardan): زدن.

واکرچتن (vɑ-kerčonnan): خاراندن.

ته غلف واکرچون (ta: γelef vɑ-kerčun): ته قابلمه را بخاران.

واکریذن (vɑ-koriðan): حفر کردن، گودال کردن، کندن زمین. در این معنا فقط با پیشوند vɑ: استفاده می‌شود. در فرهنگ گویش دوانی نیز vakeriðan به همین معنا آمده است (سلامی، ۱۳۸۱: ۴۲۶).

واکشتن (vɑ-koštan): خاموش کردن.

برو تشوش واکش (borô tašû-š vɑ-koš): برو آن آتش را خاموش کن.

واکشیدن (vɑ-kašidan): ۱- کشیدن، نقاشی کردن. ۲- زشت نوشتن، خط خرچنگ

قورباغه‌ای. شاید این معنا با معنای نقاشی کشیدن ارتباط داشته باشد و منظور نوشتنی باشد که بیشتر به نقاشی شباهت دارد تا نوشته. در این معنا فقط با پیشوند vɑ: استفاده می‌شود. ۳- تیز و کشیده کردن فلز، شکل دادن به فلز.

در فرهنگ معین به این معانی آمده است: باز کردن، سرپوش برداشتن از دیگ و امثال آن، پهن کردن، جدا کردن، فارغ کردن (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۵۹).

واکلچیدن (vɑ-kolo:čidan): چیزی را به صورت گاز زدن خوردن. (چیزی مثل سیب و یا

گوشتی که اطراف یک استخوان است و ...) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان پژوهشی در گویش دشتستان اینگونه آمده است: «واکلچیدن: (vākelčondan) = گاز گرفتن چیز خوردنی، چیز نیم‌پز

و سفت و ناپخته‌ای را با دندان گاز زدن، پوست هندوانه را دندان زدن، پاره شدن پارچه بر اثر گیر کردن به سیخ یا چوب.» (شجاعی، ۱۳۸۰: ۲۷۱).

واکتن (**vā-kannan**): ۱- کندن زمین، حفر کردن زمین. در فرهنگ گویش دوانی نیز **vā-** kandan به همین معنا آمده است (سلامی، ۱۳۸۱: ۴۲۷). ۲- کندن و جدا کردن چیزی از چیزی دیگر.

واگردن (**vā-gardonnan**): برگردان کردن خاک، زیر و رو کردن.

واگردیدن (**vā-gardiđan**): ۱- سوار شدن، روی چیزی قرار گرفتن. (واگرد آری خر **vā-** gard a xar: سوار الاغ شو). ۲- برگردیدن (چرخیدن). در فرهنگ معین به این معانی آمده است: برگشتن، سرنگون شدن، منقلب شدن (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۶۱).

واگشتن (**vā-geštān**): ماضی است و مضارع آن «واگردیدن»: البته واگردیدن در ماضی هم استفاده می‌شود.

۱- دگرگون شدن، دور شدن از اصل.

هوشت واگشته (**hu:š-et vā-gešt-e**): عقلت برگشته، دیوانه شده‌ای.

۲- از سر گذشتن، بالاتر رفتن.

او آری سرش واگشت (**ô a ri sar-eš vā-gešt**): آب از سرش گذشت، آب از سرش بالاتر رفت.

در فرهنگ معین «واگشتن» به معنای بازگشتن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۶۲).

واگو کردن (**vā-gu kerdan**): حرف‌های کسی را در جایی نقل کردن. بیشتر جنبه‌ی منفی دارد و منظور گفتن آن چیزی است که پس از شنیدن، نباید آن را در جایی بازگو کرد. در فرهنگ معین نیز به معنای «سخن شنیده را باز گفتن» آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۶۲).

وال (**vāl**): ۱- نگه دار، کنار بگذار. ۲- بگذار، اجازه بده. فعل امر اول شخص مفرد. مضارع است و ماضی آن «واشتن» است.

والقیذن (**vā-laqiđan**): لیسیدن.

افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی ۳۱

وامردن (**vā-mordan**): مردن، خاموش شدن.

انگیرا ابرِ رز وامرده (**angi:r-a a bar-e raz vā-mord-e**): انگورها بر درخت انگور خشک شده است. «تَش وامرد.» آتش خاموش شد.

وامرویدن (**vā-morovidan**): به بند کشیدن مهره. بند و یا ریسمان را از مهره عبور دادن.

وامُشتن (**vā-moštan**): مالیدن. ماضی است و مضارع آن «وُمُلیدن» **vo:mo:liđan**

است.

وامُلُسکیدن (**vā-moloskiđan**): لیز خوردن. (نَرُوی بَرِفا که وُیْمُلُسکی **ri barfake vo-**)

(narô y-molusk-i): نرو روی برف‌ها که سُر می خوری.)

وامُئِن (**vā-monnan**): واماندن، نرسیدن، خسته شدن. در این معنا فقط با پیشوند **vā:** استفاده

می‌شود. در فرهنگ معین نیز به همین معنا آمده‌است. (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۶۸)

واناختن (**vannaxtan**): انداختن و پهن کردن. ماضی است و مضارع آن «وانآز» است.

واناذن (**vā-nađan**): ۱- زدن. در این معنا فقط با پیشوند **vā:** استفاده می‌شود. «چش مَ

واناذ (**Čaš ma vā-nađ**): به من چشم / چشم زخم زد. ۲- گذاشتن، پیاده کردن. خای خودش

واناذ (**xā:y-e xođ-eš vā-nađ**): تخم‌ش را گذاشت؛ کاری که نباید می‌کرد را انجام داد. (مَثَل)

وانآز (**vā-nnāz**): بینداز، پهن کن. فعل امر اول شخص مفرد است. مضارع است و ماضی آن

«وانآختن.»

وانُشن (**vā-nošonan**): ۱- کاشتن درخت. ۲- نشاندن مرغ بر روی تخم برای تبدیل به

جوجه شدن تخم. ۳- برپا نگه داشتن چیزی یا کسی.

واهِرِیْدن (**vā-harriđan**): این فعل با پیشوند **vā** به یکی از معانی زیر استفاده می‌شود:

۱- نرم کردن چیزی. آسیاب کردن چیزی. ۲- زیاد حرف زدن. در صحبت از شاخه‌ای به

شاخه‌ای پریدن.

واوُردن (**vā-vordan**): فرو رفتن آب، خشک شدن آب. این فعل در این معنا فقط با پیشوند

vā استفاده می‌شود. در فرهنگ معین واُبردن به معنای بردن و زایل کردن آمده‌است (معین، ۱۳۸۴:

۴۹۲۳).

واوُریْدن (**vā-voriđan**): بریدن. بریدنی که مقدار آن کم باشد. مثل بریدن مقداری گوشت

از اطراف یک استخوان. در فرهنگ معین به معنای بریدن و قطع کردن آمده‌است (معین، ۱۳۸۴:

(۲۴۲۴).

واوَسَن (va:-vassan): بستن.

-در معنای خوردن نیز به کار می‌رود. برای مثال: وَرّی واون آری کمت ته بریم (verri va:-vann a ri kom-et ta berim): زودی بخور تا برویم. در فرهنگ معین به معنای مربوط کردن، مرتبط ساختن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۲۴).

واوین کردن (va:-veyn kerdan): اندازه گرفتن.

واپلسیدن (va:-yelisiḍan): چسبیدن. این فعل در این معنا فقط با پیشوند va استفاده می‌شود. خار ش واپلسید (xar:š va:-yelisiḍ): به آن خار چسبید.

کارکرد پیشوند var :

ورپریدن (var-pariḍan): پریدن، حمله ور شدن. برای مثال:

گروش وورپرید (gorva ša var-pariḍ): گربه به او حمله ور شد و روی او پرید.

ورداشتن / وداشتن (var-daštan/ va:-daštan): برداشتن. شکل دوم آن (va:-daštan) بیشتر به کار می‌رود. به این معنا فقط با پیشوند var و va: استفاده می‌شود.

ورآوردن (var-avordan): متعدی است. ... را به هم زدن، چیزی مثل آتش را هم زدن.

ورپلیدن (var-poliḍan): ورم کردن جایی از بدن.

ورجریدن (var-jer(jor)iḍan): آویزان شدن. این فعل فقط با پیشوند var به کار می‌رود.

ورزدن (var-zaḍan): تا زدن آستین و امثال آن. این فعل با پیشوند var تنها به همین

معناست. در پژوهشی در گویش دشتستان نیز به این معنا آمده است (شجاعی، ۱۳۸۰: ۲۷۳).

ورکشیدن (var-kaišḍan): آویزان کردن. این فعل با پیشوند var فقط به همین معنا استفاده

می‌شود.

۳ . ۲ . پیشوند vo (همان va است که مصوت a به o تبدیل شده است).

وُفتیدن (vo-ftiḍan): افتادن، در برگرفتن. برای چیزی مثل دود و گرد و خاک و صدا (پژواک

صدا) استفاده می‌شود. این فعل با پیشوند vo فقط به همین معناست. در فرهنگ معین و افتادن به

معنای افتادن و دراز کشیدن آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۲۳).

۳۳ افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی

ا بسکا سیگار کشیده وید دیز وُفتده وید ا تو خونه (a baskasi:gar kašida við dið vo-ftiða) از بس سیگار کشیده بود دود در اتاق پیچیده بود. (við a to xu:na)

وُجیشیدن (vo:-ji:šīdan): جوشیدن و تبخیر شدن تمام آب‌های داخل یک ظرف که روی آتش قرار دارد. برای مثال:

خواسم چویی دُرس کنم، هرچی آو ا تو کتل بید وُجیشیده وید (xass-om čo:yi doros kon-om harči ô a to ketl bið vo:-jišīda við)

خواستم چایی درست کنم، اما تمام آب داخل کتری تبخیر شده بود.

وُپیچیدن (vo:-pičiðan): پیچیدن.

وُچیدن (vo:-čiðan): برچیدن، جمع کردن. در فرهنگ معین آمده است: «واچیدن: برچیدن چیزی را.» (معین، ۱۳۸۴: ۴۹۳۰).

وُرویدن (vo:-roviðan): به اطراف سرایت کردن، بیشتر برای آتش و جوانه‌هایی که از ریشه درختان می‌روید به کار می‌رود. این فعل تنها به همین شکل یعنی با پیشوند vo: استفاده می‌شود.

وُزویدن (vo:-zoviðan): نخ نخ‌ی شدن پارچه. این فعل بدون پیشوند استفاده نمی‌شود.

برای مثال: سَرِ افتیکم وُزوید (sar-e oftik-om vo:-zovið): سر آستینم نخ نخ‌ی شد.

وُشیدن (vo:-šīdan): ریش‌ریش کردن چیزی مثل پنبه و پشم. این فعل تنها به همین شکل یعنی با پیشوند vo: استفاده می‌شود. برای مثال: پَمَا تو دُشک سِف شده وید شونه در آوردم شوُن وُشیدم.

(pamm-ato došak sef šoða við šun-a dar avord-om šun vo:-šīð-om)

پنبه‌های داخل دُشک به هم چسبیده بود، آن‌ها را بیرون آوردم و از هم جدا کردم /ریش‌ریش کردم.

وُلویدن (vo:-loviðan): چسبیدن. این فعل تنها به همین شکل یعنی با پیشوند vo: استفاده می‌شود.

وُملیدن (vo:-mo:liðan): مالیدن.

وُویریزُنن (vo:-virizonnan): برشته کردن. آنچه به عنوان نمونه ذکر شد، اندکی از بسیار است و نکته‌ی بسیار مهم این که اگر اهل فن و علاقه‌مندان به زبان فارسی دامن همت بر کمر نزنند، بسیاری از اینگونه واژه‌ها که پا در آستانه‌ی فراموشی نهاده‌اند، به یکبار از دست خواهند رفت و از

گنجینه‌ی توانمند فارسی کاسته خواهد شد. بنابراین شایسته است در این باره جدی‌تر عمل شود که فردا دیر است.

۴. نتیجه‌گیری

مطالعه بر روی گویش "لای‌زنگان" نتایج فراوانی را در پی داشت که در زیر به مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود:

- دستگاه فعل در این گویش بسیار فعال است و افعال به شکل‌های مختلف ساده، پیشوندی و مرکب تنوع زیادی دارد. در بسیاری از وقت‌ها شکل پیشوندی و ساده‌ی آن تقریباً با معنایی نزدیک به هم متداول است.
- پیشوندهایی که با افعال پیشوندی به کار می‌رود، گاهی معانی قدیم خود را نگه داشته‌اند و تاثیر معنایی فراوانی در فعل دارند.
- به نظر می‌رسد پیشوند "وا" $v\alpha$ با معانی متعدد آن، فعال‌ترین پیشوندی است که در این گویش با فعل‌های ساده ترکیب شده و فعل‌های جدیدی ایجاد کرده است.

کتاب‌نامه:

۱. ابومنصور علی ابن احمد اسدی طوسی، (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، چاپخانه‌ی مجلس.
۲. انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی ۲، تهران، انتشارات فاطمی، چاپ چهارم.
۳. خانلری، پرویز ناتل، (۱۳۶۹)، تاریخ زبان فارسی، جلد اول، تهران، نشر نو، چاپ چهارم.
۴. سعدی شیرازی، (۱۳۸۴)، کلیات سعدی، محمد علی فروغی، تهران، شقایق.
۵. سلامی، عبدالنبی، (۱۳۸۱)، فرهنگ گویش دوانی، تهران، نشر آثار.
۶. سلامی، عبدالنبی، (۱۳۹۰)، گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس، دفتر ششم، تهران، نشر ناشر.

افعال کم کاربرد در گویش لای زنگانی ۳۵

۷. شجاعی، سید محمود (۱۳۸۰) "پژوهشی در گویش دشتستان"، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.
۸. فره وشی، بهرام، (۱۳۴۶)، فرهنگ پهلوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۹. مصاحب، غلام حسین، (۱۳۸۷)، دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، تهران، انتشارات کتابهای جیبی.
۱۰. معین، محمد، (۱۳۸۳)، فرهنگ معین، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و یکم.
۱۱. ملک زاده، محمدجعفر، (۱۳۸۰)، فرهنگ زرقان: واژه نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس، تهران، نشر آثار، چاپ دوم.
۱۲. نفیسی، علی اکبر، (۱۳۴۳)، فرهنگ نفیسی، کتاب فروشی خیام.

